

علل رشد و توسعه رادیکالیسم در پاکستان

ایوب خالد سیف‌الدین*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۱۶

چکیده

رادیکالیسم یا افراط‌گرایی یکی از پدیده‌های رو به رشد، سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده عصر حاضر است. این پدیده بی‌گمان یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی و اجتماعی در کشورهای خاورمیانه در چند دهه اخیر است. طرفداران رادیکالیسم در چند دهه گذشته به یکی از مهمترین بازیگران سیاسی در منطقه تبدیل شده و به‌گونه‌ای روزافزون بر تحولات ملی، منطقه‌ای و جهانی اثر گذاشته است. تفسیر و تحلیل رویدادهای سیاسی امنیتی، اجتماعی و اقتصادی بدون توجه به این پدیده و در نظر گرفتن ابعاد مختلف آن ناقص و ناتمام است. رادیکالیسم در کشور پاکستان در اواخر دهه ۱۹۷۰ ظاهر شده و در دهه ۱۹۸۰ افزایش پیدا کرده و در دهه‌های بعدی استمرار یافته است. درک علل و عوامل رشد و توسعه رادیکالیسم در پاکستان در تعیین راه‌حل‌های مهار مسالمت‌آمیز آن اهمیت فراوانی دارد. در حالی که بسیاری از پژوهش‌های صورت گرفته، سعی دارند رادیکالیسم پاکستان را تحت‌تأثیر تئوری مدرنیته قرار داده و این پدیده را حاصل پیامدهای مدرنیته می‌دانند، این مقاله با تکیه بر تئوری بحران به بررسی علل و عوامل رشد و توسعه رادیکالیسم در پاکستان می‌پردازد. با ترکیب دو سطح بحران ملی و منطقه‌ای به بررسی تأثیر تحولات مهم در این دو سطح می‌پردازد. پس از ارائه تعریف از رادیکالیسم، بحران سیکناریزم یا فرقه‌گرایی به بررسی تأثیر بحران‌های ملی و منطقه‌ای رادیکالیسم پاکستان پرداخته است. نگارنده بر این باور است که هرچند بحران‌های داخلی نقشی بسزا در ایجاد تحول و رشد رادیکالیسم در پاکستان دارند اما بیشتر تحولات منطقه‌ای که خارج از پاکستان رخ داده بیشترین تأثیر را بر این پدیده گذاشته است.

واژگان کلیدی: افراط‌گرایی (رادیکالیسم)، پاکستان، بحران، جهاد افغانستان، فرقه‌گرایی

۱. مربی دانشکده علوم پایه، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه حلبچه، کردستان، عراق

* نویسنده مسئول: arpakphd@gmail.com

مقدمه

کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷م. به‌عنوان کشوری مسلمان شامل دو قسمت پاکستان و بنگلادش، از هند اعلام استقلال کرد. پس از استقلال نیز این کشور نخستین کشوری بود که عنوان جمهوری اسلامی را برای ساختار سیاسی خود برگزید. بدین ترتیب اسلام نه تنها در استقلال این کشور نقش داشت بلکه پس از آن نیز به‌عنوان نیروی اثرگذار در صحنه سیاسی پاکستان باقی ماند و در شکل افراط‌گرایی آن، دولت مردان را تحت‌تأثیر گذاشت و در سیاست‌های داخلی و خارجی اثرگذار بود.

محیط سیاسی و اجتماعی پاکستان در سطح ملی و داخلی پیچیدگی‌های خاص خود را دارد و مهم‌ترین دلیل آن وجود بحران‌های متعدد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و همچنین ویژگی‌های قومی و قبیله‌ای کشور پاکستان است. وجود گروه‌های مختلف اسلامی در این کشور و تأثیر بحران‌های منطقه‌ای بر رشد و دگرگونی این گروه‌ها، بستر مناسبی را برای توسعه رادیکالیسم در این کشور فراهم آورده و این پیچیدگی‌ها را دوچندان کرده است.

از مهم‌ترین دلایل آن ویژگی قومی و قبیله‌ای ساختار اجتماعی این کشور، دخالت نظامیان در امور سیاسی، دخالت قدرت‌های خارجی و مهم‌تر از همه منازعات مذهبی توأم با رقابت‌های قبیله‌ای است. لذا باتوجه به چنین پیشینه‌ای محور اصلی پژوهش حاضر را این سوال تشکیل می‌دهد که علل رشد و توسعه بنیادگرایی و رادیکالیسم در پاکستان چیست؟ علاوه بر این سوال اصلی، سؤالات فرعی زیر نیز در پژوهش مدنظر بوده است؛ چرا رفتار سیاسی برخی از گروه‌ها از نوع خشونت‌آمیز بوده یا تمایل فراوانی به خشونت دارند؟ نقش بحران‌های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی در تحولات سیاسی پاکستان چیست؟ فرقه‌گرایی یا سکتاریسم در پاکستان چه نقشی در توسعه رادیکالیسم در این کشور دارد؟

هدف اصلی این پژوهش پرده‌برداری از علل و عوامل داخلی و منطقه‌ای تأثیرگذار در پیدایش و گسترش افراط‌گرایی در پاکستان و به‌طور ضمنی کاستن از بار تأکید بیش از حد جنبه‌های مذهبی آن است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که نمی‌توان مذهب را در توضیح این پدیده متغییری مستقل در نظر گرفت، بلکه مذهب خود متأثر از

بحرانهای داخلی و منطقه‌ای و رقابت‌های سیاسی ماهیتاً دین جدا، برای کسب قدرت در سطح ملی و منطقه‌ای بوده است. بنابراین پژوهش به رویکردی ترکیبی از نقش بحرانهای ملی و منطقه‌ای، برای بیان علل پیدایش و رشد افراط‌گرایی در پاکستان رسیده است. ادعای پژوهش بر آن است که رادیکالیسم یا افراط‌گرایی در پاکستان در اثر بحرانها و تحولات داخلی و منطقه‌ای و نحوه واکنش دولت در برابر آنها، به وجود آمده و گسترش پیدا کرده است که ادامه این بحرانها و تحولات در منطقه باعث تداوم آن شده است.

۱. مبانی و کلیات مفهومی

۱-۱. چیستی رادیکالیسم (افراط‌گرایی)

تعریف رادیکالیسم دشوار است، اما می‌توان گفت که یکی از صورت‌های پدیداری بنیادگرایی است. به عبارت دیگر بنیادگرایی مجموعه‌ای بزرگ‌تر از رادیکالیسم است، هرچند رادیکالیسم بعدی از خشونت را در خود دارد. افراط‌گرایی لقبی است که به آن دسته از افراد یا گروه‌هایی می‌دهند که عموماً به منظور تحمیل باورها، ایدئولوژی یا ارزش‌های اخلاقی خود به به دیگران به خشونت متوسل می‌شوند (Baqai, 2011: 241). واقعیت این است که بنیادگرایی دایره‌ای وسیع‌تر از رادیکالیسم است و افراط‌گرایی داخل در دایره‌ای می‌شود که این دایره گروه‌های دیگری را در برمی‌گیرد که برای رسیدن به اهداف خود اقدام خشونت‌آمیزی ندارند، بنابراین آن دسته از بنیادگراها که برای رسیدن به اهداف خود از خشونت استفاده می‌کنند افراط‌گرا هستند. خشونت در اینجا به معنای نیروی غالباً شدید تعریف می‌شود که به منظور وارد آوردن صدمه یا آسیب جراحات بار یا کشنده، به افراد یا گروه‌هایی که دشمن شمرده می‌شوند، مورد استفاده افراط‌گرایان قرار می‌گیرد (See Murphy, 2011). استفاده از خشونت از طرف افراط‌گراها هدفمند بوده و آنها خواستار جلب گروه‌های میانه رو و در درازمدت جلب حمایت همه جانبه از اهداف جاه طلبانه‌شان است (Lake, 2002: 26).

رادیکالیست‌ها با موفقیت، گروه حامیان خود را بزرگ‌تر می‌کنند و بر شمار سربازان خود می‌افزایند، منابع مالی و دیگر منابع خود را توسعه و قدرت کلی خود را افزایش می‌دهند: آنها، به دنبال قدرت یا نفوذ سیاسی و اجتماعی خود هستند، از خشونت برضد



تشکیلات حکومتی و مردمی استفاده می‌کنند تا ترس را به مردم القاء کنند و ناشایستگی آنها را که قدرت را در دست دارند، نشان دهند (Baqai, 2011: 242). بنابراین، اکثر خشونت‌های افراطی، آن گونه که بسیاری تصور می‌کنند غیر انتخابی و غیر عقلانی نیست بلکه توسط افراط گراها به خشونت، اغلب هدفمند و حسابگرانه است.

یکی از عرصه‌های تجلی رادیکالیسم، گروه‌های مذهبی و اسلامی است. این گروه‌ها برحق بودن خود اصرار می‌ورزند و هر گروه و شکلی را ناروا و منحرف از اسلام می‌دانند و آنها را مستحق مجازات و خشونت می‌دانند. در پیدایش و رشد و دگربردن این رفتارهای خشونت‌بار، متغییرات زیادی تاثیرگذار است و حتی مکانها و زمانهای متعددی هم در بروز آن متفاوت می‌باشد.

۲-۱. بررسی نظریه‌ها درباره علل رشد رادیکالیسم

متفکران و اندیشمندان زیادی به بحث درباره علل و عوامل رشد و توسعه رادیکالیسم در کشورهای اسلامی پرداخته‌اند و هر کدام از آنها با توجه به متغییرات تاثیرگذار بر رشد رادیکالیسم، این موضوع را بررسی کرده‌اند. اکثریت آنها به کثرت عوامل مؤثر در رشد و توسعه پدیده افراط گرایی باور دارند اما مهم‌ترین اختلاف آنها بر سر میزان بهایی است که باید به این عوامل متعدد داد. بعضی از آنها به قراردادادن بحث اسلام‌گرایی در چارچوب گفتمان نوگرایی تمایل دارند و گروهی دیگر فارغ از قید و بندهای نظری نوگرایی، موضوع را از دیدگاه دیگری مطرح ساخته و علل و عوامل ظهور و رشد این پدیده را ارزیابی می‌کنند. «ساموئل هانتینگتون»-مبتکر نظریه برخورد تمدن‌ها- معتقد است که پیامدهای مدرنیته در جوامع اسلامی از اصلی‌ترین علل بروز بنیادگرایی و به تبع آن رادیکالیسم و افراط گرایی بوده است. براین اساس وی معتقد است که: «یکی از دلایل مهم احیای دوباره اسلام، واکنش در برابر غرب است، البته تأثیر مدرنیسم در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی را نباید در این زمینه نادیده گرفت. بدون تردید از این نظر می‌توان بازگشت به اسلام را در حکم یک اعتراض فرهنگی قلمداد کرد» (هانتینگتون، ۱۳۸۰: ۳۸۱). بنابراین بنیادگرایان مسلمان از این بابت نگران هستند که مبادا فرهنگ غرب تهدیدی برای آنها به حساب آید (محمد اکرم عارفی، ۱۳۸۸: ۲۶۵).

برخی دیگر درصدد برآمده‌اند تا یک نظر جامع پیرامون علل و عوامل ظهور رادیکالیسم اسلامی به دست دهند. آنها، این پدیده را از منظر جامعه‌شناسی سیاسی بررسی کرده و بنیادگرایی اسلامی و به تبع آن افراط‌گرایی را معلول بحرانهای متعدد و فراگیر در کشورهای اسلامی در سطح ملی و منطقه‌ای می‌دانند. هرابر دکم‌جیان اسلام‌گرایی نوین را معلول بحرانهای داخلی کشورهای اسلامی دانسته و معتقد است که رابطه علت و معلولی میان بحرانها و ظهور رادیکالیسم در این کشورها وجود دارد که خواستار از بین بردن نظم رسمی موجود و ساختن جامعه‌ای نوین بر پایه ایدئولوژیک خود هستند (دکم‌جیان، ۱۳۸۳: ۱۱). این دیدگاه‌ها علی‌رغم تفاوت با یکدیگر، مشترکات زیادی دارند و هر کدام به تنهایی نمی‌توانند علل رشد بنیادگرایی در کشورهای اسلامی باشند. لذا یک دیدگاه تلفیقی بهتر می‌تواند تبیین‌گر موضوع باشد. اما درباره پاکستان به نظر می‌رسد که نظریه بحران، از جامعیت و استحکام بیشتری برخوردار باشد. وجود بحرانهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فراوان در سطح داخلی و جنبش جهادی افغانستان، بحران کشمیر، وقوع انقلاب اسلامی ایران و ظهور طالبان در سطح منطقه‌ای از مهم‌ترین دلایل رشد و توسعه افراط‌گرایی در این کشور باشد. کشور پاکستان سالها است با این بحرانها در سطح ملی و منطقه‌ای روبروست بنابراین نگارنده در این مقاله علل رشد و توسعه رادیکالیسم در پاکستان را براساس تئوری بحران مورد پژوهش قرار داده و بحرانهای موجود در پاکستان از منظر داخلی و منطقه‌ای و تاثیر آنها بر رشد رادیکالیسم مورد بررسی قرار می‌دهد.

۲. بحران‌های داخلی

برای تجزیه و تحلیل عوامل داخلی مؤثر در رشد و گسترش رادیکالیسم در پاکستان در چارچوب تئوری عمومی سیستم‌ها می‌توان نظام ملی پاکستان را به‌عنوان یک سیستم عمومی، تقسیم‌های کشوری پاکستان را به‌عنوان زیر سیستم‌های جغرافیایی و سیاسی و خرده سیستم‌های ایدئولوژیکی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی آن را به‌عنوان زیر سیستم موضوعی در نظر گرفت.



۱-۲. بحران سیاسی

ریشه اصلی بحران سیاسی در این کشور به بحران مشروعیت بر می‌گردد. براساس قانون اساسی سال ۱۹۷۲م. و همچنین قبل از آن، مشروعیت نظام سیاسی پاکستان بر دو پایه استوار یافته است: اسلام و جمهوریت. اسلام فلسفه اصلی موجودیت پاکستان را تشکیل می‌دهد، زیرا انگیزه تشکیل یک کشور اسلامی تنها عاملی بود که رهبران سیاسی و مذهبی این کشور رادر کنار هم قرار داد و وادار به استقلال از هندستان کرد. بنیان‌گذاران پاکستان برای تحقق نظام سیاسی اسلام در این کشور راهکار جمهوریت را در پیش گرفتند. از همان زمان دموکراسی به عنوان ساختار قانونی کشور به تصویب رسید. محمد علی جناح مؤسس و پایه گذار پاکستان در این باره چنین می‌گوید: «نظام جدید نظام جمهوری خواهد بود که در آن حاکمیت و اقتدار اعلاء در دست مردم می‌باشد.» (محمد اصغر خان، ۱۹۹۹: ۱۸۶).

اما با وجود قرار گرفتن اسلام و جمهوریت به عنوان زیربنای سیاسی کشور، دولت‌های حاکم هرگز نتوانسته‌اند در ارائه سازوکارهای تحقق این دو اصل زیربنایی، موفقیت به دست آورند. ناکامی دولت‌ها بیشتر از سهل‌انگاری آنها و نیز وجود احزاب حاکمی که همگی لیبرال و دموکرات بوده‌اند، ناشی می‌شود. احزاب فعال در این کشور به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند: احزاب سیاسی که بیشتر گرایش‌های سکولاریستی دارند و احزاب اسلامی. این دو گروه، هر کدام نماینده طیف و گرایش‌های مختلف در جامعه پاکستان هستند: گرایش اسلام‌خواهی و گرایش جمهوری خواهی. از همان ابتدای تأسیس پاکستان به عنوان کشوری مستقل، قدرت سیاسی در دست جمهوری خواهان بوده و میانه خوبی با گرایش اسلامی در این کشور ندارند. احزاب سیاسی جمهوری خواه هیچ‌گاه نخواستند که نظام سیاسی پاکستان یک نظام اسلامی تلقی شود. آنچنان که خورشید احمد ندیم می‌گوید: حزب مسلم لیگ، قدرتمندترین حزب جمهوری خواه، نه تنها برای اسلامیزه کرده کشور تلاشی نکرده بلکه برعکس کوشیده است سیستم سیاسی را به سیستمی سکولار و غیر دینی تغییر دهد (احمد ندیم، ۱۹۹۵: ۱۴).

مسلم لیگ که از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۱م. قدرت را در پاکستان در اختیار داشت، هیچ‌گاه در صدد تأمین مشروعیت دینی برنیامد. روی کار آمدن حزب مردم به رهبری

ذوالفقار بوتو در سال ۱۹۷۱ روند اسلام ستیزی سرعت بیشتری پیدا کرد. بوتو در واقع تلاش می‌کرد تا مشروعیت دینی دولت را در پرتو تفسیرهای سوسیالیستی از دین تأمین کند، اما این گونه تفسیرها مورد قبول جامعه سنتی پاکستان و رهبران مذهبی آن کشور قرار نگرفت و اسلام‌گرایان با وارد کردن اتهام ارتداد به بوتو و ضد دین خواندن او، نیروهای مردمی را علیه او بسیج کردند و دولت او را در سال ۱۹۷۷ سرنگون کردند (Abbас, 2010: 27). سرنگون شدن دولت بوتو باعث روی کار آمدن ژنرال ضیاءالحق شد که با کودتایی بدون خونریزی قدرت را در دست گرفت.

روی کار آمدن ضیاءالحق، زمینه اصلی طراحی و اجرای "برنامه اسلام‌سازی" در داخل پاکستان را فراهم ساخت. اسلامی‌سازی از سوی دولت به این معنا بود که نه تنها قوانین اسلامی در کشور رعایت و اجرا می‌شود، بلکه دولت این قوانین را با استفاده از زور به اجرا درمی‌آورد. ژنرال ضیاء در کودتای ۱۹۷۷ اعلام کرده بود که پاکستان باید به کشوری اسلامی تبدیل شود؛ به این معنی که باید ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی پایه هویت ملی، حقوق، اقتصاد و روابط اجتماعی و الهام بخش سیاست‌گذاریها باشد (عطایی، ۱۳۹۱: ۸۹). این رویه سیاسی که از طرف دولت در پیش گرفته شد، حزب جماعت اسلامی را به دولت بسیار نزدیک کرد، اما مشکل عمده این بود که دولت نظامی ضیاءالحق پایه دیگر مشروعیت سیاسی، یعنی جمهوریت را کاملاً فراموش کرد. همچنین استبداد نظامی دولت ضیاء، مشروعیت نظام سیاسی او را زیر سؤال برد. بدیت ترتیب دولت‌های حاکم بر این کشور هیچ‌گاه نتوانستند مشروعیت دینی لازم را به دست آورند. دولت‌هایی که پس از ضیاءالحق قدرت را در دست گرفتند هرچند گرایشات سکولاری داشتند، اما رکن دوم مشروعیت یعنی جمهوریت و دموکراسی نیز به خوبی مورد توجه این دولت‌ها قرار نگرفته است. در حال حاضر هم مشکل اساسی در پاکستان این است که احزاب سیاسی عمده این کشور، تنها برمبنای ارزش‌های دموکراسی پایه‌گذاری شده و ماهیت آنها به گونه‌ای است که قادر به جذب و هضم ارزش‌های اسلامی در درون خود نیستند و همین امر در گذشته و حال مانع از دستیابی این دولت‌ها به مشروعیت لازم شده است. احزاب سیاسی عمده در این کشور به جای تلاش برای کسب مشروعیت برمبنای دواصل تصریح شده در قانون اساسی؛ یعنی اسلام

و جمهوریت، سعی دارند باتکیه بر یک اصل، اصول دیگر را تخریب کنند و این درحالی است که جامعه و فرهنگ این کشور، هرگز آماده پذیرفتن یک اصل و حذف اصل دیگر نیست. از طرف دیگر احزاب اسلامی در این کشور با دید خوش بینانه در انتظار ایجاد تغییرات و اصلاحات لازم از سوی احزاب غیر مذهبی بودند؛ اما اکنون به خوبی دریافته‌اند که مسلم لیگ و حزب مردم هرگز خواهان به اجرا گذاردن اصل اسلام در کشور نیستند. این احزاب در واکنش به کار شکنی‌های متعمدانه دموکرات‌ها راجع به اسلامی کردن کشور تمام کوشش خود را به توسعه و نفوذ قدرت خود معطوف کرده تا بتوانند در آینده قدرت را خود به دست بگیرند. به اعتقاد احزاب اسلامی، اکنون سکولاریست‌ها در حل معضلات و بحران‌های رو به تزاید سیاسی و اقتصادی کشور به بن بست کامل رسیده‌اند و جامعه و دولت پاکستان نیاز مبرم به نیروهای جدیدی دارند که این نیروها تنها در صفوف اسلام‌گرایان قابل رشد و پرورش هستند (مسعودنیا، ۱۳۹۰: ۱۹).

۲-۲. بحران اقتصادی

پاکستان با جمعیت بیش از ۱۴۰ میلیون نفر سال‌ها است که با معضلات حاد اقتصادی دست به گریبان است. حکومت‌های پیشین با دریافت وام‌های کلان از کشورهای خارجی کوشیدند که از این بحران عبور کنند، اما هیچ‌یک از آنها در اندیشه راحلی بنیادی و ساختاری برنیامدند. بالا بودن نرخ رشد جمعیت، فقدان منابع زیرزمینی، هرج و مرج در سیستم مالیاتی، رشد فساد مالی در دستگاه حاکمه و افزایش سرسام آور هزینه‌های نظامی، مانع از آن گردیده تا اقتصاد بیمار این کشور سامان پیدا کند. این مسائل باعث شده که سطح زندگی عمومی عمدتاً پایین و رقت آور باشد.

طبق برخی آمارها نزدیک به چهل درصد از جمعیت پاکستان زیر خط فقر زندگی می‌کنند. بیست میلیون کودک در شرایطی که در اکثر موارد، شبیه شرایط بردگان است مشغول به کار هستند و نرخ بی‌سوادی در این کشور ۶۸ درصد می‌باشد (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۶۶). همچنین درآمدهای صادراتی رو به کاهش بوده و توزیع درآمدها در بخش‌های داخلی بسیار نامتوازن می‌باشد. در سال مالی (۲۰۰۳-۲۰۰۴) ۳۱

درصد بودجه برای امور دفاعی، ۲۸ درصد برای بازپرداخت وام‌های خارجی و بهره‌های آن، ۳۵ درصد برای هزینه‌های اداری و دولتی و تنها ۶ درصد برای خدمات اجتماعی و توسعه شهری اختصاص یافته بود (شفیعی، ۱۳۸۸: ۴). همچنین دولت پاکستان نه تنها بودجه خدمات و رفاه اجتماعی را افزایش نداده است بلکه در سال مالی ۲۰۱۹-۲۰۲۰ بودجه نظامی کشور را ۱۹,۶ درصد افزایش داده است و این مساله، بحران اقتصادی در این کشور را دوچندان کرده است (موسوی، ۱۳۹۱: ۹۵).

مشکلات اقتصادی در سال‌های اخیر حادث گردیده و بیکاری، ارتشا، فساد مالی، سرقت و... در حال افزایش است. گرچه برخی از سران حکومتی تلاش کرده‌اند تا حدودی با فساد مالی و اداری مبارزه کنند و موفقیت‌هایی نیز به دست آورده‌اند؛ اما واقعیت این است که ریشه کنی یا حتی کاهش جدی چنین معضلاتی در توان دولت نیست. رشد فزاینده نرخ بیکاری و فقر، جامعه را در آستانه انفجار قرار داده است. بنابر بعضی از آمارها تقریباً یک سوم جمعیت سیزده میلیونی شهر کراچی در خانه‌های مخروبه زندگی می‌کنند. این وضعیت به احزاب و موسسات خیریه اسلامی فرصت داده است تا بیش از پیش سیاست‌های دولت سکولار را به باد انتقاد بگیرند. جوانان و نوجوانان عمدتاً بیکار که امیدشان به توانایی دولت در رفع مشکلات اقتصادی‌شان را از دست داده‌اند، احزاب و مؤسسات خیریه اسلامی را تنها پناهگاه واقعی خود یافته‌اند. این جوانان بعضاً به خاطر تأمین زندگی خود به استخدام احزاب جهادی در افغانستان و کشمیر در می‌آیند (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۶۷).

تداوم این شرایط، جوانان و مردم فقیر کشور را مجذوب شعارهای تندروانه و انقلابی احزاب اسلامی همچون؛ عدالت اجتماعی و اقتصادی، مبارزه با فساد، بیکاری و استثمار زمینداران بزرگ کرده است. جوانان دردمند و بعضاً عقده‌ای با انگیزه‌های اقتصادی و انتقام‌گیری از صاحبان قدرت و ثروت و یا صرفاً مذهبی به امید پاداش اخروی به سوی گروه‌های تندرو اسلامی کشیده می‌شوند. به همین دلیل تداوم بحران اقتصادی و گسترش فقر و بیکاری و وجود اپوزیونی قدرتمند با شعارهای مورد پسند جامعه یکی از دلایل اصلی رادیکالیسم در کشور پاکستان به شمار می‌رود (احمدی، ۱۳۸۰: ۵۲).

۲-۳. بحران اجتماعی

یکی از بحران‌های فعال در جامعه پاکستان، بحران اجتماعی است که از تلاقی سه نوع فرهنگ قبایلی، اسلامی و غربی به وجود آمده است. در این کشور سه گروه اجتماعی فعال حضور دارند: سران قبایل و زمین‌داران بزرگ، مذهبی‌های سنت‌گرا و روشنفکران غربگرا. این گروه‌های سه‌گانه هر کدام از نفوذ زیادی در جامعه برخوردارند. حضور همزمان این گروه‌ها در سطوح مختلف اجتماعی، سیاسی و اداری، نزاع‌های داخلی آنان را در همه بخش‌های اجتماعی و سیاسی گسترش داده و مانع از تحقق نظم یکپارچه در کشور گردیده است. این گروه‌ها گاهی با ایجاد دسته‌های مسلح و مانور دادن در سطح شهرها، آشکارا نظام و اقتدار دولت را به چالش می‌کشاند. در سال‌های اخیر گروه‌های تندرو مذهبی اقدام به تأسیس شاخه‌های نظامی کرده‌اند که باعث درگیری‌های فرقه‌ای در جامعه شده است که این مساله روند نظامی‌گری در جامعه را تشدید نموده است (مسعودنیا، ۱۳۹۰: ۹۵).

بسیاری از دولت‌ها پس از روی کار آمدن، یکی از اهداف اصلی خود را خلع سلاح مردم اعلام کرده‌اند، اما پس از مدتی تلاش ناچار شده‌اند که به‌طور رسمی شکست خود را اعلام کنند. روشنفکران غرب‌گرا که عمدتاً قدرت و نفوذ آنها در بخش‌های اداری و دانشگاهی متمرکز شده است، سعی می‌کنند با استفاده از نیروهای دولت، ضعف نظامی خود را جبران کرده و بتوانند در برابر رقبای قبایلی و مذهبی خود قدرت‌نمایی کنند (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۶۹).

در چنین شرایطی، نظم، قانون و امنیت عمومی، بازیچه دست همین سه گروه اجتماعی است و این وضعیت، فضا را برای فعالیت گسترده باندهای فساد و تبهکار بیش از پیش فراهم کرده است. تلاش دولت‌های حاکم بر پاکستان - نظامی و غیر نظامی - برای غلبه بر بحران ناامنی و قانون‌ستیزی تاکنون دستاورد خاصی نداشته‌اند و هرگز نتوانسته‌اند رضایت خاطر مردم را در این زمینه به دست آورند. رشد فزاینده ناامنی در جامعه، این گرایش و ذهنیت را در میان مردم به خصوص مذهبی‌ها به وجود آورده که دولت و ارتش قادر به حفظ نظم و قانون نیست، زیرا دولت از درون خود چنان از هم

گسسته و در نزاع‌های داخلی و فساد فرو رفته است که هیچ نوع امیدی برای تغییر و اصلاح وضعیت موجود از آن نمی رود.

۴-۲. فرقه گرایی

منظور از فرقه گرایی چیزی است که در ادبیات سیاسی به آن سکتاریسم (Sectarism) می‌گویند. این لغت از واژه سکت مشتق شده و به معنای فرقه، گروه، دسته کوچک آمده است و در تعریف آن گفته شده: بریدن از توده‌ها و تبدیل شدن به یک دسته جدا از همه مردم. تقسیمات فرقه‌ای بی‌شماری در پاکستان وجود دارد. مسلمانان پاکستان، که اکثریت ۹۵ درصدی جمعیت آن را تشکیل می‌دهند به دو فرقه سنی و شیعه تقسیم می‌شوند، سنی‌ها ۷۵ درصد و شیعیان ۲۰ درصد جمعیت، به ترتیب اولین و دومین فرقه بزرگ مذهبی در پاکستان محسوب می‌شوند. مسلمانان سنی پاکستان عموماً پیرو مکتب فقهی "حنفی" هستند که خود به چند فرقه فرعی دیوبندی، بریلوی، اهل حدیث قابل تقسیم می‌باشند. در این میان، بیشتر آنها پیرو سنت‌های بریلوی هستند که فرقه‌ای میانه‌رو است. فرقه اهل حدیث از دیگر فرق اسلام سنی پاکستان است که به لحاظ اعتقادی به مکتب فقهی حنبلی نزدیک‌تر است. شیعیان پاکستان هم عمدتاً به فرقه‌های فرعی مختلف تعلق دارند که در میان آنها، اکثریت از آن «اثنی عشری» و اسماعیلی است. سازمانهای فرقه‌ای دیوبندی و اهل حدیث از میان سنی‌ها و سازمانهای فرقه‌ای شیعه اثنی عشری و اسماعیلی از سال ۱۹۸۰ تا امروز درگیری‌های خونین بسیاری با هم داشته‌اند (عطایی، ۱۳۹۱: ۹۰).

گروههای تندرو مذهبی که در یک دو دهه اخیر در پاکستان ظهور کرده‌اند، عموماً دارای گرایش‌های انقلابی و فرقه‌ای بوده و از روش‌های مبارزه مسلحانه برای دستیابی به اهدافشان سود می‌جویند. این گروهها، نظام طالبان و سایر گروههای تندرو را الگوی سیاسی خود قرار داده و در تلاش هستند آن را در پاکستان و کشمیر نیز پیاده کنند. اعظم طارق رهبر سپاه صحابه می‌گوید: «عملکرد دولت طالبان برای ما چراغ راهنماست.» (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۹۵) اقدامات تلافی‌جویانه و برخوردهای مکرر میان فرقه‌های مختلف در پاکستان همراه با سایر عوامل باعث عمیق‌تر شدن بحران سیاسی در

پاکستان شده و در دهه‌های متوالی زمینه رشد و توسعه رادیکالیسم در این کشور بیش از پیش فراهم آورده است که عوامل منطقه‌ای در تشدید این بحرانها نقش متغیر تسهیل‌کننده‌ای ایفا کرده‌اند.

یکی دیگر از عوامل مهم که در شکل‌گیری و تداوم رادیکالیسم در پاکستان مؤثر افتاده، مسأله قومیت و گروه قومی پشتون است، به‌ویژه که بیشتر بنیادگرایی و رادیکالیسم پاکستان از مناطق قبیله‌ای پاکستان و قوم پشتون برخاسته‌اند. هرچند پشتون‌ها همگن نیستند و به قبایل مختلفی تقسیم می‌گردند، اما تمامی اعضا دارای زبان مشترک پشتو و یک فرهنگ مشترک هستند. از این رو می‌توان گفت که با توجه به اقدامات و سیاست‌های قومی نادرست دولت پاکستان که نوعی ناسازگاری قومی را در درون این کشور دامن زده است از یک سو، و سازگاری سنت‌های پشتونی با ایدئولوژی دیوبندی از سوی دیگر، زمینه رشد و تداوم رادیکالیسم اسلامی در شکل طالبانیسم در این کشور بویژه در ایالت سرحد شمالی فراهم گردیده است (Groh, 2006: 6).

۳. بحران منطقه‌ای

در تئوری سیستم‌ها تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌ها، اهمیت زیادی دارد. براین اساس کشورهای واقع در یک حوزه جغرافیایی به حکم مؤلفه‌هایی چون جغرافیا، تاریخ، اقتصاد و فرهنگ برهم تأثیر می‌گذارند و از هم تأثیر می‌پذیرند و موجد نوعی وابستگی می‌شوند که دارای دو بعد حساسیت و آسیب‌پذیری است. حساسیت متضمن درجاتی از پاسخگویی داخل یک چارچوب سیاست‌گذاری است و مشخص می‌کند که تغییرات ایجاد شده در یک کشور با چه سرعتی باعث تغییرات پرهزینه در کشوری دیگر می‌شود. آسیب‌پذیری بدین معنی است که بازیگر تا چه حد در معرض تحمیل هزینه‌هایی است که رویدادهای خارجی حتی پس از تغییر خط مشی‌ها بر وی عمل می‌کند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۲۲۶). بررسی و تحلیل عوامل منطقه‌ای در شکل‌گیری و گسترش رادیکالیسم در پاکستان در این چارچوب می‌تواند صورت گیرد و بدین منظور به نقش عواملی چون بحران افغانستان، مسأله کشمیر، پیروزی انقلاب اسلامی ایران و جنبش طالبان به‌عنوان سیستم‌های منطقه‌ای اشاره می‌شود.

۱-۳. جهاد افغانستان

اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹ م. توسط شوروی سابق موازنه قوا در جنوب آسیا را برهم زد. غرب و جهان اسلام با احساس خطر از تغییر موازنه قوا، ائتلاف پنهانی مشترک علیه کمونیسم در منطقه تشکیل داده و به حمایت از مجاهدان افغانستان برخاستند. در این جنگ پاکستان ناخواسته، غیر رسمی و غیر مستقیم به یکی از طرف‌های درگیر جنگ تبدیل شد. در این ایام «ژنرال ضیاءالحق به خوبی می‌دانست که شوروی به محض اینکه در کابل مستقر شود در ایالت‌های مرزی پاکستان در دست درستی می‌کند.» (عطایی، ۱۳۹۱: ۹۲). بنابراین پاکستان از همان ابتدا موضعی قاطع در برابر حمله شوروی در پیش گرفت. با وجود دشمنی با هند از یک سو، و افغانستان اشغال شده؛ بعنوان دروازه دستیابی اسلام آباد به کشورهای آسیای مرکزی، از دیگر سو، پاکستان در خطر انزوای قرار داشت. همچنین بسیاری از پاکستانی‌ها فکر می‌کردند که کشورشان هدف بعدی شوروی خواهد بود و مسکو تلاش دارد که نفوذ خود را به ورای مرزهای افغانستان گسترش بدهد (کولایی، ۱۳۸۴: ۱۶). از طرف دیگر، کشورهای چون آمریکا، هند، مصر و کشورهای حاشیه خلیج فارس، مستقیم و غیر مستقیم منافعی در افغانستان داشتند، که این مساله باعث سرازیر شدن کمک‌های تسلیحاتی و مالی این کشورها به سمت پاکستان شد که در نهایت به تحکیم پایه‌های حکومت نظامی ضیاءالحق کمک کرد. در واقع حمله شوروی به افغانستان فرصتی دوگانه برای ضیاء فراهم کرد تا همزمان هم قهرمان اسلام باشد و هم غرب و جهاد با کفار و جنگ صلیبی با کمونیسم را رهبری کند.

دولت ضیاءالحق با تشویق «جماعت اسلامی پاکستان» و «جمعیت علمای اسلام» مبنی بر حمایت و همکاری با مجاهدان، مسیر حضور فعالانه گروه‌های اسلامی پاکستان را در جهاد مسلحانه افغانستان گشود. درگیر شدن گروه‌های مذهبی پاکستان در مسائل افغانستان، فرهنگ سیاسی و دینی این گروه‌ها را دست خوش دگرگونی کرد. این گروه‌ها به طور منظم در جهاد افغانستان شرکت می‌کردند و این ارتباط تأثیرات عمیق خود را به صورت رشد فرهنگ مبارزه و جهاد، در میان اسلام‌گرایان این کشور برجای گذاشت. پیروزی جهاد افغانستان در برابر ارتش سرخ شوروی امیدهای تازه‌ای از

موفقیت رویکرد انقلابی در میان گروه‌های اسلامی پاکستان بوجود آورد، که این مسأله در دهه‌های بعد، به بحرانی جدی برای پاکستان تبدیل شد (مسعودنیا، ۱۳۹۰: ۹۷).

جهاد افغانستان بر رشد و توسعه خشونت و افراط گرایی در پاکستان تأثیر مستقیم دارد. حمایت پاکستان از جهاد افغانستان منجر به تقویت جایگاه و نفوذ احزاب اسلام گرا و گروه‌های ستیزه گر اسلامی این کشور شد و میان این دو گروه پیوندهای محکم ایجاد کرد. جنگ افغانستان بیشتر از این نظر مهم بود که «پاکستان را غرق در انواع سلاح‌ها کرد و ستیزه‌گری را در فرهنگ سیاسی آن، به ویژه در میان گروه‌های اسلامی، جا انداخت.» (Nasr, 2002: 95). علاوه بر این، تأسیس و گسترش اردوگاه‌ها و مدارس آموزش نظامی ایدئولوژیک برای افغان‌ها در خاک پاکستان، منجر به گسترش و افزایش نفوذ تفاسیر سخت‌گیرانه‌تر از اسلام سنی، نه تنها در میان افغانها بلکه در میان پاکستانی‌ها شد و در افزایش یافتن تنش‌های فرقه‌ای سهم بسزایی داشت. بسیاری از آموزش دیده‌های پاکستانی این مدارس، پس از پایان اشغال افغانستان به خانه بازگشتند و به خشونت فرقه‌ای روی آوردند و از آن به‌عنوان ابزاری برای کسب قدرت سیاسی استفاده کردند. (عطایی، ۱۳۹۱: ۹۳).

تأثیر جهاد افغانستان بر محافل مذهبی پاکستان به گونه‌ای بود که مدارس دینی این کشور آموزش مباحث نظری جهاد و سیاست سنتی اسلامی را جزو برنامه‌های آموزشی خود قرار دادند و همین امر باعث پرورش یافتن نسل جدیدی از تندروهای اسلامی در این کشور شد. آنها معتقدند، فرهنگ جهاد و مبارزه در جهان اسلام از کشور افغانستان صادر شده است. حافظ سعید رهبر گروه لشکر طیبه در این باره می‌گوید: «واقعیت این است که در هر نقطه‌ای از جهان که جهاد ادامه دارد از نتایج افغانستان است و من این را مهم‌ترین دستاورد جهاد افغانستان می‌دانم.» (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۷۲). بسیاری از آموزش دیده‌های پاکستانی این مدارس و فرهنگ، پس از پایان اشغال افغانستان به خانه بازگشتند و به رفتارهای خشونت‌آمیز فرقه‌ای روی آوردند، و از آن به‌عنوان ابزاری برای کسب قدرت سیاسی استفاده کردند و آن را نه تنها در برابر کافران بلکه بر ضد دیگر گروه‌هایی که دشمن شمرده‌اند، از جمله شیعیان، به کار بردند.

۲-۳. بحران کشمیر

سرزمین کشمیر به وسعت ۲۲۲۲۳۶ کیلومتر، در قسمت‌های جنوبی آسیا و در شمال شبه قاره هند قرار دارد که از شمال و شرق با چین و از شمال غربی با افغانستان و از غرب با پاکستان و از جنوب با هند هم مرز است (سید ناصری، ۱۳۸۰: ۳۰). سرزمینی که کشمیر نامیده می‌شود شامل سه قسمت است؛ یکی ایالات جامو و کشمیر که در قلمرو هند قرار دارد و مرکز آن شهر سرینگر است؛ دیگری کشمیر آزاد که در قلمرو پاکستان قرار داشته و مرکز آن مظفرآباد است و منطقه شمالی که در اختیار چین می‌باشد (Ruisheng, 2006: 56).

کشمیر در زمان اعطای استقلال بریتانیای کبیر به هند و پاکستان با وجودی که اکثر ساکنان آن مسلمان بودند، تحت حکومت فرمانروای هندو مذهب منطقه قرار داشت. پس از آن که مالکیت سرزمین کشمیر بحث‌انگیز شد، مهاراجه هندو رسماً اعلام کرد که کشمیر بخشی از خاک هندوستان است: از سوی دیگر چون جمعیت سرزمین کشمیر مسلمان هستند پاکستان مدعی حاکمیت بر این سرزمین است (James, 2005: 35). بازیگران دخیل در بحران کشمیر در دو سطح داخلی و منطقه‌ای قابل تقسیم هستند. در سطح داخلی جبهه آزادی بخش جامو و کشمیر قرار دارد که خواهان به وجود آمدن کشور جدیدی به نام کشمیر است. در سطح منطقه‌ای دو بازیگر اصلی یعنی هندو پاکستان قرار دارند که هر دو خواهان الحاق کشمیر و پیوستن آن به کشور خود هستند (ملازهی، ۱۳۸۲: ۸۰).

پاکستان از همان ابتدا با تشویق تندروهای اسلامی، جبهه‌ای در داخل کشمیر تحت سلطه هند گشود. هدف پاکستان از گشودن این جبهه، تکرار تجربه افغانستان در کشمیر بود و از طرف دیگر، در نظر داشت موج رو به رشد انقلابی و افراطی جهاد و شهادت‌طلبی در داخل کشور را به بیرون از مرز هدایت کند (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۷۳). حمایت پاکستان از این سازمان‌ها راهی کم هزینه برای وارد آوردن ضربات مالی و نظامی به هند بود، به همین دلیل پاکستان گروه‌های جهادی کشمیر را مبارزان آزاد نامید و دست آنها را برای استخدام نیرو و جمع‌آوری کمک‌های مالی باز گذاشت (Haqqani, 2002: 20). این جنگجویان از ملیت‌های مختلف بودند، تحت عنوان سازمان‌های کشمیری به فعالیت

پرداختند و در سالهای اولیه بیش از ۱۵۰ گروه جهادی در صحنه ظاهر شدند (Jamal, 2010:8).

سازماندهی و تشویق به جهاد در کشمیر از یک طرف و تلاش برای مهار افراط‌گرایی در داخل کشور از طرف دیگر، همچون شمشیر دولبه‌ای است که باعث بوجود آمدن بحرانی فراگیر در کشور پاکستان شده است. حکومت پاکستان با تسهیل فعالیت جهادی‌های کشمیر ناخواسته رادیکالیسم را در خاک خود گسترش داد. برای گروه‌های جهادی و پیکارجو، جهاد در خارج از مرزهای کشور را جدا از جهاد داخلی نمی‌دانند به همین دلیل بیشتر این گروه‌ها در داخل پاکستان وارد درگیری‌های فرقه‌ای شدند. همچنین پرورش نیروهای ستیزه‌گر جهادی جهت مبارزه در بحران کشمیر و بعدها روی کارآمدن طالبان، بیش از پیش باعث تشدید رادیکالیسم در پاکستان شد. این عوامل راه را برای گسترش خشونت فرقه‌ای در این کشور فراهم آورد که کنترل آن برای دولت پاکستان به عنوان بحرانی اصلی تبدیل شده و حتی سیاست‌های داخلی و خارجی آن را تحت تاثیر قرار داده است.

۳-۳. انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران از مهم‌ترین تحولاتی بوده که در منطقه خاورمیانه در نیمه آخر سده بیستم اتفاق افتاد. بدون تردید موفقیت اسلام‌گرایان در ایران تأثیر بسزایی بر جنبش‌های اسلامی، خصوصاً شیعیان در منطقه گذاشته است. آنها با تغییر استراتژی خود تحت تأثیر ایران خواستار فعالیت‌های جدی و سریع برای رسیدن به قدرت بودند (هانتر، ۱۳۸۰: ۴۰). پاکستان پس از ایران دومین جمعیت بزرگ شیعه دنیا را داراست. شیعیان پاکستان از جمله گروه‌هایی بودند که بیشترین تأثیر را از انقلاب اسلامی ایران پذیرفتند. قابل ذکر است که شیعیان تا اوایل دهه ۸۰ میلادی، تشخص سیاسی نداشتند و حزبی یا گروهی سیاسی به نام شیعیان وجود نداشت. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، و تحولاتی بنیادی در سیاست داخلی و خارجی پاکستان در این سالها، به تدریج شیعیان را ترغیب به تلاش برای احیای هویت خود با الگوگیری از انقلاب اسلامی ایران در قالب مدارس دینی و سازمان‌های سیاسی کرد (ملازهی، ۱۳۸۶: ۶۳). چنانچه ابو ذهب می‌گوید: «انقلاب اسلامی

ایران جامعه شیعه پاکستان و شکل رهبری آن را کاملاً تغییر داد.» (Abou Zahab, 2002: 116)

در واقع می‌توان گفت که به دنبال وقوع انقلاب اسلامی در ایران، نسل جدیدی از رهبران مذهبی پا گرفتند که حامی پیام عمل‌گرایی آیت‌الله خمینی و دیدگاه‌های اسلامی وی بودند. آنها سکوت سیاسی شیعه که ریشه در تقیه داشت، رها کردند (مسعودنیا، ۱۳۹۰: ۱۰۲). سازمان تحریک نفاذ جعفری (نهضت اجرای فقه جعفری) به رهبری حسین الحسینی در سال ۱۹۸۴ وارد مرحله تازه‌ای از فعالیت‌های سیاسی خود شد. آنها در عرصه سیاسی پاکستان حضوری فعال پیدا کردند و به تأسیس مراکز فرهنگی و سیاسی در شهرهای پاکستان اقدام کردند. کتابها و آثار مراجع و علمای برجسته ایرانی در میان شیعیان توزیع می‌شد. همچنین با شعار اقامه عدالت و قدرت بخشیدن به مستضعفین وارد دنیای سیاست شدند (Abou Zahab, 2002: 116).

اما آنچه که بیش از هر چیزی حائز اهمیت و بررسی است، واکنش فرقه‌های سنی و دولت پاکستان به این تأثیرات و تغییر رویه می‌باشد که خود تعیین‌کننده شکل و اندازه رادیکالیسم در پاکستان می‌باشد. سیاسی شدن شیعیان در این کشور، واکنش‌های بزرگی را در میان فرقه‌های سنی پاکستان بوجود آورد. بعد از تأسیس سازمان تحریک نفاذ جعفریه پاکستان، احزاب مختلف اسلامی در این کشور از جمله جمعیت علمای پاکستان و جمعیت علمای اسلام، چندین کنفرانس برگزار کردند، تا به نوعی با اقدامات این سازمان مقابله کنند. این دو جمعیت، حق نواز جنگوی را به عنوان جلودار مقابله با تشیع انتخاب کردند. وی فردی مذهبی، متعصب و شدیداً ضد شیعه بود. به منظور مقابله با رشد سیاسی شیعیان پاکستان، سپاه صحابه را در سال ۱۹۸۵ تأسیس کرد. انگیزه اصلی او از تأسیس این سپاه، بنابر اظهارات خود وی مقابله با نفوذ ایران در پاکستان و جلوگیری از رشد تشیع سیاسی در این کشور بوده است. مولانا ضیاءالحق فاروقی، سرپرست پیشین سپاه صحابه، درباره اهداف تأسیس سپاه چنین می‌گوید: «مولانا حق نواز شهید، به منظور جلوگیری از موج فزاینده خصومت با صحابه کرام و... سپاه صحابه را در تاریخ ششم سپتامبر ۱۹۸۵ در شهر جنگوی پایه‌گذاری نمود» (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۷۳). شیعیان پاکستان بعدها در سال ۱۹۹۳ م. در پاسخ به اقدامات این گروه، سپاه محمد را تأسیس کردند. در این سالها هر دو طرف دست به اقدامات متقابل زدند. در مجموع می‌توان

چنین اظهار داشت که احیاء گرایش‌های سیاسی نزد شیعیان پاکستان تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران، با واکنش‌های افراطی رقبا و مخالفان روبرو شد که این امر زمینه را برای ظهور و توسعه رادیکالیسم بیش از پیش هموار ساخت. از طرف دیگر، استفاده دولت پاکستان از فرقه‌گرایی برای مهار تأثیر انقلاب اسلامی ایران، باعث ایجاد مبارزاتی گسترده‌تر میان رقبای خاورمیانه‌ای برای کسب قدرت و نفوذ در پاکستان شد (Nasr, 2004:94). این مساله خود بر میزان منازعات و افراط‌گرایی فرقه‌ای در دهه‌های بعدی افزود.

۳-۴. جنبش طالبان

طالبان به معنای طلبه‌هاست. از دیدگاه تباری تقریباً همه پشتون، سنی مذهب‌اند. به هنگام تحصیل در مدارس دینی علاوه بر پرورش‌های مذهبی و عمومی، امور نظامی را فرا می‌گیرند. دیدگاه‌های متفاوت و گوناگونی در خصوص چگونگی پیدایش طالبان و به قدرت رسیدن آنها مطرح شده است. ولی به نظر می‌رسد علاوه بر نقش قدرت‌های خارجی در تحلیل شکل‌گیری طالبان، باید مؤلفه‌های دیگری از قبیل شکنندگی اجتماعی، سنت‌های پایدار و انعطاف‌ناپذیر مذهبی، فقر فرهنگی و اقتصادی، تعصب قبیله‌گی و سلحشوری عشیره‌ای، سخت‌گیری اخلاقی، کشمکش‌های قومی و مذهبی و... مورد توجه قرار گیرد (قراگوزلو، ۱۳۸۲: ۳۰). اما آنچه که در این میان حائز اهمیت و بررسی است، تأثیر طالبان بر رشد رادیکالیسم در کشور پاکستان می‌باشد.

پیدایش طالبان و روی کار آمدن آنها در افغانستان، موجب برانگیخته شدن و افزایش رادیکالیسم در پاکستان شده است. پرورش نیروهای ستیزه‌گر پاکستانی در خاک افغانستان، تعمیق روابط گروه‌های مختلف جهادی، مدارس دیوبندی و سازمان‌های فرقه‌ای سنی و ترویج الگوی تندروانه از حکوت اسلامی، از جمله تأثیرات طالبان در رشد و گسترش رادیکالیسم در پاکستان بود که بازتابی گسترده در این کشور داشت. طالبان به خشن‌ترین گروه‌های افراط‌گرای پاکستانی در خاک افغانستان پناه داد و آنها را مسلح کرد. آنان در سال ۱۹۹۶م. کنترل اردوگاه‌های آموزشی خود در افغانستان به جمعیت علمای اسلام سپردند و محبوبیت این جمعیت را، در میان نسل جدید ستیزه‌گر

پاکستانی و عرب که در آنجا درس می‌خواندند، افزایش دادند (Rashid, 1999:26). دیدگاه‌های افراطی طالبان درباره اجرای شریعت اسلامی، علمای پاکستانی را تشویق کرد تا افکار عمومی را به طرفداری از وضع قوانین سخت‌گیرانه شرعی تحریک کنند (Matinuddin, 1999:25). طالبان که نماینده شکلی جدید از تندروی دینی بودند به منع الهام نسل جوان طلاب پاکستانی تبدیل شدند و شور و اشتیاق تأسیس دولت اسلامی حقیقی را در میان آنان برانگیختند.

تأثیر طالبان در رادیکالیسم و افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان به دوره حکومت شان بر افغانستان محدود نماند. اشغال افغانستان در سال ۲۰۰۱ م. و سقوط امارت اسلامی آنها در اثر حمله نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا و گریز طالبان به خاک پاکستان تحولات مهمی در پی داشت، این رویدادها پاکستان را وارد مرحله‌ای جدید از رادیکالیسم کرد که به مراتب بیش از دهه‌های قبلی این کشور را دستخوش بی‌ثباتی و خشونت اسلامی و مذهبی کرد.

نتیجه‌گیری

کشور پاکستان آمیزه‌ای از پدیدارها و پدیده‌های گوناگون است که نگاه تک بعدی به آن، باعث تجزیه و تحلیل نادرست آن می‌شود. اسلام‌گرایی در کنار سکولاریسم، نظامی‌گری دوشادوش مردم سالاری، آمریکاگریزی در برابر غرب‌گرایی، فرقه‌گرایی شدید در برابر ملی‌گرایی، از تعارضات موجود در محیط سیاسی پاکستان است. یکی از مؤلفه‌های مهم در صحنه سیاسی پاکستان گروه‌های اسلام‌گراست که رفتار برخی از این گروه‌ها توأم با خشونت است. این گروه‌ها که اکثراً متأثر از مکتب دیوبندی هستند و بعدها از تفکرات سیاسی طالبان نیز الهام گرفتند، به نوعی باعث رواج رادیکالیسم در پاکستان شده است. اما این مساله هم نباید دور از ذهن داشت که رادیکالیسم در پاکستان بیش از آنکه از دل مذهب برآمده باشد، ناشی از رویدادها و بحران‌های داخلی و منطقه‌ای پیرامون این کشور بوده است. به هیچ عنوان نمی‌توان گفت که مذهب فی نفسه، ترویج دهنده خشونت است و نمی‌توان با استناد به گزاره‌های متنی دین، در پی پاسخی روشن به پرسش چرایی رشد و توسعه رادیکالیسم در پاکستان بود، بلکه باید گفت که وجود

بحران‌های متعدد داخلی و منطقه‌ای به عنوان متغیری تسهیل کننده در ترویج خشونت و ستیزه‌گری در پاکستان نقش داشته است. تأثیرات تحولات داخلی و منطقه‌ای و نحوه مواجهه دولت‌های متعدد پاکستان با آنها، در پدید آمدن مرحله بعدی رادیکالیسم به مراتب خشن‌تر، قابل ردیابی و مطالعه است.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۰)، «طالبان، علل و عوامل رشد»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۳۲-۱۳۱، صص ۵۲-۳۲.
- احمد ندیم، خورشید (۱۹۹۵)، *اسلام و پاکستان*، لاهور: المورد.
- دکمجیان، هرایر (۱۳۷۷)، *جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب*، ترجمه حمید احمدی، تهران: کیهان.
- دوئرتی، جیمز و روبرت فالتزگراف (۱۳۷۲)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
- ساجدی، امیر (۱۳۸۶)، «مساله کشمیر»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره ۲، صص ۱۴۸-۱۲۵.
- سید ناصری، حمیدرضا (۱۳۸۰)، *کشمیر گذشته حال آینده*، تهران: انتشارات ذکر.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۶)، «ریشه‌ها و پیامدهای درگیری نیروهای مذهبی با دولت پاکستان»، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۱۶، ص ۷.
- شفیعی، نوذر (۱۹۸۵)، «نقش دیوبندیسلم در سیاست و حکومت پاکستان با تاکید بر جمعیت علمای اسلام»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام*، سال هشتم، شماره ۲۸، ص ۹.
- عارفی، محمد اکرم (۱۳۸۰)، «پاکستان و بنیاد گرایی اسلامی»، *فصلنامه علوم سیاسی*، شماره ۱۶، صص ۲۷۴-۲۶۶.
- عطائی، فرهاد (۱۳۹۱)، «افراط گرایی فرقه‌ای در پاکستان (۱۹۷۹-۲۰۰۱)»، *فصلنامه دانش سیاسی*، شماره ۱۶، ص ۸۳.

فرمانیان، مهدی (۱۳۸۶)، شبه قاره هند، دیوبندی، بریلویه و وهابیت، در سایت :

<http://www.bashgah.net/pages15013.html>.

قراگوزلو، محمد (۱۳۸۲)، «افغانستان؛ پایان همایش بنیادگرایان»، **اطلاعات سیاسی -**

اقتصادی، شماره ۱۳۴.

کولایی، الهه (۱۳۸۴)، «آرزوهای بزرگ پاکستان در آسیای مرکزی»، **همشهری**

دیپلماتیک، شماره ۶۱.

محمد اصغر خان، مارشال (۱۹۹۹)، «اسلام، جمهوریت و پاکستان»، اسلام آباد: دوست

پبلی کشنیز.

مسعودنیا، حسین (۱۳۹۰)، «عوامل موثر در تکوین و رشد بنیادگرایی در پاکستان»،

فصلنامه مطالعات شبه قاره، شماره ۸، صص ۱۱۶-۸۳.

ملازهی، پیر محمد (۱۳۸۶)، «چالش سیاسی و ایدئولوژیک در پاکستان»، **همشهری**

دیپلماتیک، شماره ۲۲.

هانتر، شیرین (۱۳۸۰)، **آینده اسلام و غرب**، ترجمه همایون مجد، تهران: نشر فروزان.

هانتیگتون، ساموئل (۱۳۸۰)، «بنیادگرایی اسلامی محصول رویارویی تمدن‌ها»، ترجمه

ق. طولائی، **ترجمان سیاسی**، سال پنجم، شماره ۱۸، ص ۳۸.

Abbas, Hassan (2010), "Shiism and Sectarism Conflict in pakistsn:Identity Politics,Iranian Influence and Tit-for-Tat Violence," Combating Terrorism Center at West Point.

Abou Zahab, Mariam (2002), "The Regional Dimension of Sectarian Conflicts in Pakistan," in Pakistan: Nationalism without Nation?, Christophe Jaffrelot (ed), New Delhi; London: Manohar; Zed Books.

Baqai, Huma (2011), "Extremism and Fundamentalism: Linkages to Terrorism, Pakistan's Perspective," International Journal of Humanities and Social Siences, Vol. 1, No. 6.

Haqqani, Husain (2002), "America's New Alliance with Pakistan: Avoiding the Traps of the Past," Carnegie Endowment for International Peace Policy Brief

James, Carolyn C. and Ozdamar, Ozgur (2005), "Religion as a Factor in Ethnic Conflict: Kashmir and Indian Foreign Policy," Terrorism and Political Violence, Vol. 17.

Jamal, Arif (2010), "A Guide to Militant Groups in Kashmir," Terrorism Monitor, Vol. viii, issue 5.

- Lake, David A** (2002), "Rational Extremism: Understanding Terrorism in the Twenty- First Century," Dialogue IO
- Matinuddin, Kamal** (1999), The Taliban Phenomenon: Afghanistan 1994-1997, Oxford University Press.
- Murphy, Andrew R.** (2011), The Blackwell Companion to Religion and Violence, Oxford: Blackwell Publishing Ltd.
- Nasr, Seyye Vali Reza** (2004), "Islamization, the State and Development," in Islamization and the Pakistan Economy, Robert M. Hathaway and Wilson Lee (eds), Washington D.C.: Woodrow Wilson International Center for Scholars.
- Nasr, Seyyed Vali Reza** (2001), Islamic Leviathan: Islam and the Making of the State Power, Oxford: Oxford University Press.
- Ruisheng, Cheng**, "on the Peaceful Resoulution of the Kashmir Problem", Foreign Affairs Journal, No76, June 2006, 54-64.

